



فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی

سال دوم • شماره پنجم • زمستان ۱۳۹۸

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 2, No. 5, Winter 2020

جستاری در رابطه‌ی خصلت‌های منش و موقعیت‌ها: تحلیل انتقادی پاسخ میلر به اعتراضات موقعیت‌گرایان

زهرا خزاعی* | مرتضی گوهری‌پور**

چکیده

در برابر دیدگاه فیلسوفان اخلاق فضیلت‌گرا که بر وجود خصلت‌های استوار منش در افراد تأکید دارند، موقعیت‌گراها با ابتدا بر یافته‌های روان‌شناسان اجتماعی دیدگاه فیلسوفان اخلاق فضیلت‌گرا را مبنی بر وجود خصلت‌های منش، نادرست شمرده و مدعی‌اند چنین خصلت‌هایی تنها حاصل تصورات نادرست و ساده‌ای هستند که واقعا وجود ندارند. ابتدای مدعیات موقعیت‌گرایانی چون هارمن، دوریس و فلاناگان بر شواهد و واقعیت‌های تجربی روان‌شناسان اجتماعی، مسئله‌ای جدی برای فضیلت‌گراها به شمار می‌رود. در واکنش به موقعیت‌گراها افراد مختلفی از جمله کریستین میلر تلاش کرده‌اند تا از خصلت‌های منش دفاع کنند. مقاله حاضر ضمن تلاش برای بیان دقیقی از مسئله موقعیت‌گرایان، ابتدا به مرور پاسخ‌های میلر و سپس نقد و ارزیابی مواضع موقعیت‌گرایان و میلر پرداخته‌است و حاصل این تلاش از تحلیل و نقد مواضع دو طرف دعوا، ارائه دیدگاهی دو وجهی درباره‌ی خصلت‌های منش است. واقعیت اندیشه و عمل اخلاقی افراد نه تنها بر اساس موقعیت‌ها و نه تنها مبتنی بر خصلت‌های منش است، بلکه یک واحد دو وجهی خصلت-موقعیت متعین‌کننده اندیشه و عمل اخلاقی افراد است.

کلیدواژه‌ها

روان‌شناسی اخلاق، خصلت‌های منش، اخلاق فضیلت، موقعیت‌گرایی، کریستین میلر.

* استاد دانشگاه قم، قم، ایران. | z.khazaei@gmail.com

** دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول) | goharipour@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۷ □ تاریخ تولید: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰

در یک تقسیم‌بندی کلی - از منظر روان‌شناسی - مبنای رفتار اخلاقی را یا باید در درون فرد جست یا در محیط و موقعیتی که در آن قرار دارد (Blasi, 2013, p. 229). بر این اساس، اخلاق فضیلت که بنیاد رفتار اخلاقی را در خصلت‌های منش و فضایل اخلاقی و عقلانی^۱ افراد می‌جوید، در گروه اول این تقسیم‌بندی قرار دارد. از دیدگاه ارسطو فضایل و رذایل نه احساس هستند و نه استعداد، بلکه ملکه‌های پایدار یا حالات مستمر یک شخص هستند که حاصل پرورش استعداد از طریق به‌کار گرفتن راستین آن است (Aristotle, 2000, p. 29) و لازمه فضیلت‌مندی این است که شخص فضیلت‌مند دارای حکمت عملی باشد (Aristotle, 2000, p. 114). همه فیلسوفان فضیلت‌گرای جدید - اعم از فضیلت‌گراهای افلاطونی^۲ چون آدامز^۳ (Adams, 1999)، سعادت‌گرایانی چون هرست‌هاوس^۴ (Hursthouse, 1999) و جولیا آناس^۵ (Annas, 1993)، فاعل‌بنیاد و اسوه‌گرایانی چون زگزیسکی^۶ (Zagzebski, 2004) و هدف‌محورهایی^۷ چون سواتون^۸ (Swanton, 2003) - توافق دارند که فضایل، خصلت‌های منش پایدار و مستمری در فرد فضیلت‌مندند که بنیاد رفتار اخلاقی او هستند. در طرف مقابل، موقعیت‌گرایان - بر اساس آزمایش‌های تجربی روان‌شناسان اجتماعی - مدعی‌اند، موقعیتی که افراد در آن قرار دارند در رفتار آنها نقش بسزایی دارد و خصلت‌های شخصیت مورد ادعای نظریه‌پردازان خصلت‌های شخصیت، تبیین‌گر تفاوت رفتار افراد در موقعیت‌های مختلف نیست. در نظریه خصلت‌های شخصیت^۹، چنین فرض می‌شود که حالات پایه‌ای اشخاص مستقل و بی‌ارتباط با



۱. در تقسیم‌بندی‌های رایج، فضایل اخلاقی و عقلانی را از یکدیگر جدا می‌کنند و هرچند آنها را با یکدیگر مرتبط می‌دانند، کارکرد و حوزه عملکرد آنها را تفکیک می‌کنند. اما والدیسولو فضایل عقلانی را بنیاد اخلاق خود-محور (self-oriented) و فضایل اخلاقی را بنیاد اخلاق دیگر-محور (other-oriented) دانسته است (والدیسولو ۲۰۱۴، ص ۲۲).

2. stable dispositions

3. platonic virtue ethics

4. Robert M. Adams (1937 - ...). فیلسوف تحلیلی آمریکایی فعال در حوزه فلسفه دین و فلسفه اخلاق.

5. eudaimonist virtue ethics

6. Mary R. Hursthouse (1943 - ...). فیلسوف نیوزلندی متولد انگلستان و فعال در حوزه فلسفه اخلاق.

7. Julia E. Annas (born 1946 - ...). فیلسوف انگلیسی فعال در حوزه اخلاق فضیلت.

8. agent-based and exemplarist virtue ethics

9. Linda T. Zagzebski (born 1946 - ...). فیلسوف آمریکایی فعال در حوزه فلسفه دین و اخلاق و معرفت‌شناسی

10. target-centered virtue ethics

11. Christine Swanton (1947 - ...). فیلسوف نیوزلندی فعال در حوزه فلسفه اخلاق

۱۲. در کتاب‌های نظریه‌های شخصیت، مترجمان اغلب trait theory of personality را نظریه صفات شخصیت ترجمه کرده‌اند. در مقاله حاضر معادل خصلت را برای trait قرار داده‌ام و به جهت یکنواختی در کاربرد اصطلاحات، به‌جای نظریه صفات شخصیت، معادل نظریه خصلت‌های شخصیت را به کار برده‌ام.

موقعیت‌هاست (Mischel, 2004) و «به نظر می‌رسد مفهوم ملکه اغلب «گرایش به عمل» بدون در نظر گرفتن موقعیت، مورد توجه واقع شده است» (Tellegen, 1991). در حالی که یافته‌های تجربی، برخلاف ادعای نظریه‌پردازان خصلت‌های شخصیت است. یافته‌های روان‌شناسان اجتماعی و ظهور نظریه‌های موقعیت‌گرا در تبیین رفتار بر اساس موقعیت، برخی از فیلسوفان تحلیلی را تحت تأثیر قرار داد و به طرح نگرش‌های نوینی در فلسفه اخلاق و اخیراً در معرفت‌شناسی^۱ منجر شد؛ به گونه‌ای که دستمایه برخی از تردیدهای جدی درباره منش اخلاقی مورد نظر نظریه‌پردازان اخلاق فضیلت، قرار گرفت و به طرح این سؤال جدی انجامید که آیا خصلت‌های منش مورد ادعای فضیلت‌گرایان بنیاد اعمال اخلاقی کنشگران است یا موقعیت‌هایی که در آنها قرار دارند؟

آپتون^۲، درگیر شدن فیلسوفان تحلیلی موقعیت‌گرا با خصلت‌های منش و در نتیجه، با اخلاق فضیلت و واکنش مدافعان اخلاق فضیلت را از سه منظر تحوّل تاریخی، محتوا^۳ و درجه توسعه^۴ تقسیم کرده است. دور اول نقدهای موقعیت‌گرایان از سوی کوپرمان^۵، باجوار^۶ و فلاناگان^۷ راه افتاد. کوپرمان با تأکید بر برتری مشاهدات غیر حرفه‌ای بر مشاهدات حرفه‌ای، یافته‌های مشاهدات غیر حرفه‌ای را برای دست‌یابی به گرایش‌های فکری و رفتاری افراد در موقعیت اخلاقی، واقعی‌تر از یافته‌های مشاهدات حرفه‌ای قلمداد کرد (Kupperman, 1991). باجوار، ادعا کرد که یافته‌های روان‌شناسان اجتماعی آشکار کرد که یکپارچگی فضایل منش مورد نظر ارسطو، محدودتر از آنی است که ارسطو ادعا می‌کرد (Badhwar, 1996). فلاناگان با تأکید بر یافته‌های روان‌شناسان موقعیت‌گرا استدلال کرد که با توجه به نقش و اهمیتی که موقعیت‌ها بر اندیشه و رفتار اخلاقی کنشگران دارند، باید با پرورش آگاهی آنها نسبت به مؤلفه‌های تأثیرگذار موقعیت‌ها کنشگران را برای بروز رفتار اخلاقی توانمندتر کرد (Flanagan, 1991). دور دوم نقدهای موقعیت‌گرایان توسط هارمن^۸ و دوریس^۹ به وجود آمد. هارمن از یافته‌های تجربی، سه نتیجه

۱. آبرول فیرودر و مارک آلفانو در کتاب موقعیت‌گرایی معرفت‌شناختی که در سال ۲۰۱۷ از سوی انتشارات آکسفورد منتشر شده است، به طرح و بررسی دیدگاه موقعیت‌گرایی در معرفت‌شناسی پرداخته‌اند.

۲. فیلسوف آمریکایی فعال در حوزه روان‌شناسی اخلاق و اخلاق فضیلت. (Upton, Candace L. (1968 - ...))

۳. content

۴. degree of development

۵. فیلسوف آمریکایی فعال در حوزه روان‌شناسی، فلسفه اخلاق و تعلیم و تربیت. (Joel J. Kupperman (1936 - ...))

۶. فیلسوف حوزه روان‌شناسی، فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی (Neera K. Badhwar Oklahoma)

۷. فیلسوف و عصب‌زیست‌شناس آمریکایی (Owen Flanagan (1949 - ...))

۸. فیلسوف تحلیلی آمریکایی فعال در حوزه معرفت‌شناسی، فلسفه ذهن و اخلاق. (Gilbert Harman (1938 - ...))

۹. فیلسوف فعال در حوزه فلسفه و روان‌شناسی اخلاق و از پایه‌گذاران موقعیت‌گرایی فلسفی (John M. Doris)

گرفت. نخست این که استدلال کرد یافته‌های تجربی روان‌شناسان اجتماعی نشان می‌دهد که خصلت‌های منش که بنیاد اخلاق فضیلت است، غایب هستند و از این استدلال، دو نتیجه (قوی و ضعیف) گرفت؛ نتیجه قوی این که چنین خصلت‌هایی وجود ندارند و نتیجه ضعیف این که ادعای وجود خصلت‌های منش، فاقد اساس تجربی است. اگر چنین خصلت‌هایی وجود داشتند یا اساس تجربی داشتند، رفتارهای افراد نباید با تغییرات ویژگی‌های موقعیتی تغییر نشان دهد (Harman, 1999). هارمن با استناد به این نتایج چنین استدلال کرد که پس هیچ راهی وجود ندارد که بتوان در آن مسیر گام برداشت و تلاش کرد تا خصلت‌های منش فضیلت‌مندانه را توسعه داد و در نهایت، نتیجه گرفت که برای بهبود زندگی اخلاقی باید از فضایل دست شست و با توسل به رویه‌های قانونی و عمومی در زمینه ایفای نقش اخلاقی در موقعیت‌ها و تغییرات آنها از جنبه فردی و اجتماعی مبادرت کرد (Harman, 1999, 2000).

دوریس با استناد به یافته‌های تجربی، ابتدا چنین استدلال کرد که اخلاق فضیلت‌سنتی برای تبیین رفتارهای اخلاقی افراد در جمع کافی نیست. افراد، وقتی تنها هستند در مقایسه با زمانی که در جمع حضور دارند، رفتارهای اخلاقی متفاوتی را نشان می‌دهند و در نتیجه، تبیین اخلاق فضیلت‌سنتی از رفتار اخلاقی بر اساس خصلت‌های منش کافی نیست. دیگر این که یافته‌های تجربی از وجود خصلت‌های منش محلی^۱ پشتیبانی می‌کند و نه خصلت‌های منش جهان‌شمول و چنین استدلال کرد که به لحاظ تجربی وجود خصلت‌های موضعی برای تبیین رفتار اخلاقی افراد در موقعیت‌های مختلف کافی است و وجود این خصلت‌های محلی را برای بروز رفتار اخلاقی از سوی کنشگران اخلاقی ضروری دانست (Doris, 1998, p. 2002).

با واکنش کوپرمان، اسرینیواسان و میلر به نقدهای هارمن و دوریس و تلاش هارمن و دوریس برای تدقیق بیشتر مواضع خود، دور سوم نقدهای موقعیت‌گرایان آغاز شد. کوپرمان اظهار کرد که استدلال‌های هارمن دیدگاه بیش از حد ساده‌انگارانه‌ای از خصلت‌های منش را هدف قرار داده است که بر دو پیش فرض نادرست درباره خصلت‌های منش بنا شده است:

۱. هارمن، دیدگاهی افراطی درباره خصلت‌های منش فرض کرده که نیازمند وجود قریب به کمال آنها در افراد است و مانع از این می‌شود که بتوان برای افراد فضیلت‌مند، امکان خطا کردن در موقعیت‌های اخلاقی تصور کرد.

۲. هارمن پنداشته که تنها یک عمل درست و مناسب برای هر فرد فضیلت‌مند در

1. local traits

موقعیت‌های مشابه وجود دارد. کوپرمان، در نهایت، چنین نتیجه گرفت که وجود منش — به لحاظ مفهومی و عملی — گریزناپذیر است؛ زیرا این منش است که در موقعیت‌های رنج‌آور اخلاقی ما را به تصمیم و رفتار وا می‌دارد (Kupperman, 2001, p. 240). اسرینیواسان — به طور مستقیم — بر آزمایش درستکاری هارتشورن و مای تمرکز کرد و به نقد این تجربه پرداخت. از جمله نقدهای او به این آزمایش این بود که شرایط آزمایش به آزمودنی‌ها این امکان را می‌داد که دلایل متنوعی برای رفتار خود داشته باشند و از این‌رو، با چنین آزمایشی نمی‌توان به نتایج درستی درباره درستکاری یا عدم درستکاری آزمودنی‌ها در موقعیت آزمایشی دست یافت (Sreenivasan, 2002). میلر نیز اشکالاتی را بر هارمن و دوریس وارد کرد؛ از جمله این که آنها به ابهام معنایی خصلت‌های منش در آزمایش‌های روان‌شناسان و ذومراتب بودن خصلت‌های منش در افراد توجه نکرده‌اند. موج سوم نقدهای موقعیت‌گرایان با واکنش هارمن، دوریس و ماریا مریت به اشکالات کوپرمان، اسرینیواسان و میلر به موقعیت‌گرایان آغاز شد که به گسترش مواضع موقعیت‌گرایی در برابر دیدگاه فضیلت‌گرایان ستنی پرداختند (Upton, 2009). در این دوره، توجه هارمن، دوریس و ماریا مریت از خصلت‌های منش به عقل عملی و به تعبیر آنها «عقلانیت عملی» معطوف شد و اشکال اساسی اخلاق فضیلت را در این دانستند که بنیاد فضایل منش بر تحقق حکمت عملی در فرد است و فضایل منش را بدون آن نمی‌توان پشتوانه اعمال اخلاقی قلمداد کرد (Doris, Harman & Merritt, 2010, p. 360).

اما به نظر می‌رسد درگیر شدن فیلسوفان تحلیلی موقعیت‌گرا با خصلت‌های منش و اخلاق فضیلت و واکنش مدافعان اخلاق فضیلت را می‌توان به دو دوره تقسیم‌بندی کرد: دوره افراطی‌گری موقعیت‌گرایان در رد و انکار کلی خصلت‌های منش و دوره میانه‌روی موقعیت‌گرایان و چرخش از خصلت‌ها به عقلانیت عملی. دوره افراطی‌گری به لحاظ تاریخی دهه آخر قرن بیستم و دهه اول قرن بیست و یکم است و دوره میانه‌روی از دهه دوم قرن بیست و یکم آغاز می‌شود. با طرح یک نظریه هیومی از فضایل منش توسط ماریا مریت و سپس طرح نظریه خصلت‌های منش محلی توسط دوریس در اواخر دهه اول قرن بیست و یکم، دیدگاه افراطی هارمن از رد کلی خصلت‌های منش به دیدگاه متعادل‌تر پذیرش خصلت‌های منش محلی و سپس چرخش از موضوع خصلت‌های منش به عقلانیت عملی تغییر کرد.

مدافعان اخلاق فضیلت، در دور دوم منازعات موقعیت‌گرایان به جرح و تعدیل دیدگاه ستنی مبادرت کردند؛ به گونه‌ای که بتوان تعارض بین نسخه‌های جدید فضیلت‌گرایی و یافته‌های



آزمایشی را رفع کرد. در این جنبه کریستین میلر بیش از دیگران همت خود را صرف کرد و تلاش کرد تا نشان دهد که موقعیت‌گرایان در تفسیر یافته‌های تجربی خطا کرده‌اند و مطالعات تجربی مورد استناد آنها خالی از اشکالات روش‌شناختی و مفهومی نیست و در عین حال با بصیرت‌هایی^۱ که از یافته‌های تجربی موقعیت‌گرایان پیدا کرده بود، نظریه‌خصلت‌های مختلط را درباره‌خصلت‌های منش ارائه کرد.

مؤیدات تجربی اصلی مورد استناد موقعیت‌گرایان شامل مطالعه‌ی هارتشورن و مای (Hartshorne & May, 1928)، نیوکامب (Newcomb, 1929)، آیزن و لوین (Isen & Levin, 1972)، دارلی و باتسون (Darley & Batson, 1973)، زیباردو (Zimbardo, 1973, 2007)، تأثیر گروه‌ها بر رفتارهای یاورانه (۱۹۷۷) و میلگرام (Milgram, 1963, 1974)، هنی و همکاران (Haney et al., 1973) و متیوس و کنون (Mathews & Cannon, 1975) و به ویژه، کتاب اثرگذار شخصیت و سنجش میشل (Mischel, 1968) است که مؤیدات تجربی موقعیت‌گرایی را گردآوری و عرضه کرده است و مورد استناد موقعیت‌گرایان روان‌شناختی و فلسفی در تبیین تفاوت رفتارها - بر اساس موقعیت - قرار گرفته‌اند و مبنای نقد و رد خصلت‌ها و فضایل منش در اخلاق فضیلت شده‌اند. کوندا، در نتیجه‌گیری از بخشی از مجموعه‌ی مطالعات روان‌شناسان اجتماعی، می‌نویسد:

شگفت‌آور است که از یک موقعیت به موقعیت دیگر، سازگاری کمی بین رفتارهای دوستانه، درستکاری و دیگر خصلت‌های شخصیتی مردم وجود دارد. ما اغلب در تحقق این سازگاری کامیاب نیستیم و تمایل داریم تا فرض کنیم که رفتار بسیار بیشتر از آنچه واقعاً هست، سازگار و قابل پیش‌بینی است. در نتیجه، وقتی رفتار مردم را مشاهده می‌کنیم، عجلانه درباره‌ی شخصیت زیرین آنها نتایج ساده‌انگارانه و معتبری را می‌گیریم که بیشتر از حد توانایی‌مان برای پیش‌بینی رفتار در دیگر موقعیت‌هاست (Kunda, 1999, p. 395). ... تصور ما از خصلت‌ها به عنوان ملکات راسخ و گسترده‌ای که خودشان را در گستره‌ای از موقعیت‌های متنوع ابراز می‌کنند، نمی‌تواند معتبر باشد (Kunda, 1999, p. 443). ... حتی تغییرات ناچیز در موقعیت‌ها می‌تواند رهنمون ابراز متفاوتی در رفتار مردم باشد (Kunda, 1999, p. 449).

هارمن، بر پایه‌ی چنین شواهدی و در مقاله‌ی «اخلاق فضیلت منهای خصلت‌های منش» و به‌ویژه در مقاله‌ی «فقدان منش یا شخصیت» و همچنین در «تردید درباره‌ی خصلت‌های منش»، «فقدان

۱. میلر در کتاب منش و روان‌شناسی اخلاق، تصریح کرده است که یافته‌های تجربی حاوی بصیرت‌هایی برای او بوده است.

خصلت‌های منش»، «مواجهه فلسفه اخلاق با روان‌شناسی اجتماعی» و «سرشت اخلاق» به طور کلی منکر وجود هر گونه خصلت منش شده است و رفتار اخلاقی را به طور کلی تابع موقعیتی دانسته که افراد در آن قرار دارند و جان دوریس در فصل یازده از کتاب راهنمای روان‌شناسی اخلاق با عنوان «منش، اشخاص، موقعیت‌ها و اخلاق فضیلت»، «فقدان منش: شخصیت و رفتار اخلاقی» در موضعی معتدل‌تر وجود خصلت‌های منش را به طور جزئی می‌پذیرد، ولی در عین حال آنها را تابعی از موقعیت افراد می‌داند و فلاناگان در فصل سیزدهم کتاب گوناگونی شخصیت‌های اخلاقی با عنوان «منش‌ها و خصلت‌های آنها» در برابر نظریه پردازان اخلاق فضیلت می‌ایستد. در سوی دیگر، افرادی چون کریستین میلر با طرح نظریه خصلت‌های مختلط (Miller, 2014)، نانسی اسنو با طرح نظریه فضایل به مثابه هوش اجتماعی (Snow, 2009) و ماریا مریت با طرح یک مدل هیومی از فضایل (Merritt, 2000)، گوپال اسرینواسان (Sreenivasan, 2002) با تمایز نهادن بین ادعای هنجاری فضیلت‌گرایان و یافته‌های توصیفی موقعیت‌گرایان، لورین بسر جونز با طرح دیدگاه کل‌گرایی منش (Besser & Slote, 2015) تلاش کرده‌اند تا به نقدهای موقعیت‌گرایان پاسخ بدهند و از اخلاق فضیلت دفاع کنند. ویژگی دیدگاه میلر درباره خصلت‌های منش این است که این دیدگاه با یافته‌های تجربی منافات ندارد و یافته‌های تجربی در شکل دادن چارچوب مفهومی نظریه میلر سهم ویژه‌ای دارند.

میلر، در کتاب منش اخلاقی: یک نظریه تجربی تلاش کرده است تا بر اساس یافته‌های تجربی، چارچوب مفهومی جدیدی درباره خصلت‌های منش ارائه کند و سپس در کتاب منش و روان‌شناسی اخلاق - به طور مبسوط - به ارائه نظریه خود درباره ابعاد تجربی و فلسفی مبادرت کرده است. از این‌رو، میلر در میان افرادی که در برابر نقدهای موقعیت‌گرایان، به دفاع از اخلاق فضیلت و تقریر جدیدی از آن پرداخته‌اند، جایگاه ویژه‌ای دارد. در این مقاله، به شرح نظریه خصلت‌های مختلط پرداخته نشده است و تنها به نقد میلر از موقعیت‌گرایان و ارزیابی دیدگاه او در برابر موقعیت‌گرایی بسنده شده است.

تحلیل میلر از موقعیت‌گرایی

به نظر میلر، نمی‌توان دلیل تفاوت اعمال اخلاقی افرادی چون استالین^۱ و مادر ترزا^۲ را تنها در

1. Joseph Stalin
2. Mother Teresa

تفاوت موقعیت‌های آنها دانست (Miller, 2018, p. 4). از این‌رو، شواهدی برخلاف شواهد موقعیت‌گرایان هم وجود دارد که موقعیت را نمی‌توان مبنای تحلیل افکار، تصمیم‌ها و اعمال اخلاقی برخی از افراد دانست. بنابراین، باید موقعیت‌گرایی را دقیق‌تر و عمیق‌تر تحلیل کرد. میلر، استدلال موقعیت‌گرایان را متکی بر دیدگاهی جهان‌شمول درباره مفهوم خصلت می‌داند که مبتنی بر پیش فرض سازگاری^۱، ثبات^۲ (Miller, 2014, pp. 418-419) و از نظر سبب‌مبندی بر پیوستگی سنجشی^۳ (Sabini, 2005) است. یک خصلت منش جهان‌شمول، خصلتی است که خود را در موقعیت‌های مختلف گسترده متناسب به طور سازگاری و به شکل باثباتی آشکار می‌کند (Miller, 2014, p. 419) و در یک شخصیت یا منش مفروض وقوع یک خصلت با ظرفیت سنجشی خاصی، به طور احتمالی با وقوع خصلت‌های دیگری با ظرفیت سنجشی مشابه مرتبط است (Sabini, 2005). از نظر میلر، راهبرد استدلالی موقعیت‌گراها شامل دو مرحله است: گام اول توسل به مطالعاتی در روان‌شناسی که نشان می‌دهد مردم عموماً فاقد خصلت‌های منش جهان‌شمول هستند. بر این اساس، میلر، استدلال دوریس را مبنای تحلیل خود قرار داده است: الف) اگر چیزی به عنوان داشتن فضایل و رذایل سنتی به طور گسترده به عنوان خصلت‌های جهان‌شمول فهمیده شود، مشاهدات منظم تجربی مورد استفاده در تجربه‌های مناسب روان‌شناسی آشکار خواهد کرد که اغلب مردم به روش‌های مشخصی رفتار می‌کنند. ب) اما مشاهدات منظم تجربی مورد استفاده در تجربه‌های مناسب روان‌شناسی در نشان دادن این که اغلب مردم به روش‌های مشخصی رفتار می‌کنند، کامیاب نبوده است. ج) بنابراین، چیزی به عنوان داشتن فضایل و رذایل سنتی که به طور گسترده به عنوان خصلت‌های جهان‌شمول فهمیده شود، وجود ندارد (Miller, 2014, p. 419). گام دوم نشان دادن این که این مطالعات مسئله‌ای جدی برای اخلاق فضیلت‌ارسطویی و به همین منوال مسئله‌ای جدی برای هر دیدگاه دیگری در اخلاق هنجاری است که به نحوی از انحاء متعهد به خصلت‌های منش جهان‌شمول باشد (Miller, 2016, p. 90). میلر ادعای موقعیت‌گراها را حاوی یک وجه منفی و یک وجه مثبت می‌داند و در ارزیابی خود از دیدگاه موقعیت‌گراها، به هر دو وجه می‌پردازد. او ابتدا یک صورت‌بندی اولیه از وجه منفی ادعای

1. consistency
2. stability
3. evaluative integration

موقعیت‌گراها، ارائه می‌دهد:

(ن ۱) شواهد تجربی فراوانی وجود دارد که با تملک گستردهٔ خصلت‌های معین ناسازگار است (Miller, 2014, p. 86).

در تحلیل گزارهٔ (ن ۱) به نظر می‌لر، موقعیت‌گرایان فلسفی تمام ادعاهای خود را بر پایهٔ مفهوم «خصلت‌ها» در پژوهش‌های تجربی روان‌شناسان اجتماعی بنا کرده‌اند و از همین رو، آنچه در این ادعا مهم است، تصویری است که آنها از مفهوم «خصلت‌ها» در ذهن دارند و البته، تصور آنها روشن و خالی از ابهام نیست (Miller, 2014, p. 87). برخی از این تصورات، عبارتند از: ملکات (حالات باثبات) رفتاری^۱، واقعیت‌های روان‌شناختی^۲، علل رفتار^۳، گسترده (وسیع)^۴، جهان‌شمول^۵، ثابت (پایدار)^۶، همسانی بین موقعیتی^۷، فارغ از زمینه یا موقعیت^۸. از نظر می‌لر، در بین این مفاهیم، مفهوم «فارغ از زمینه یا موقعیت» نیازمند توضیح است؛ زیرا این تصور از مفهوم «خصلت‌ها» است که شالودهٔ انتقادات موقعیت‌گرایان از مفهوم «خصلت‌ها» است. از نظر می‌لر، دست‌کم سه تفسیر را می‌توان از مفهوم خصلت‌ها به مثابهٔ فارغ از موقعیت در آثار موقعیت‌گرایان ردیابی کرد. بنا بر یک تفسیر از خصلت‌ها به عنوان «فارغ از موقعیت»، این ملکات به عنوان حالاتی فعال و کارکردی - بدون در نظر گرفتن موقعیت فرد - فهمیده می‌شوند. به عبارت دیگر، عملکرد روان‌شناختی آنها بی‌تفاوت^۹ نسبت موقعیت در نظر گرفته می‌شود، اما این تصور به عنوان مشخصهٔ کلی خصلت‌هایی که به طور معمول می‌شناسیم، قطعاً مبتنی بر یک رویکرد نامعمول است. برای مثال، انتظار نمی‌رود خصلت‌هایی چون دلسوزی و شجاعت، بدون ملاحظهٔ موقعیتی که فرد در آن قرار دارد و تفسیرش از موقعیت، فعال شده و به رفتار متناسب با خود رهنمون کنند. به بیان دیگر، چنین تصور می‌شود که فعالیت و عملکرد روان‌شناختی خصلت‌های مورد بحث به طور طبیعی وابستگی بالایی به موقعیت دارند. چنین تعبیری از «خصلت‌ها» در



1. behavioral dispositions
2. psychological realities
3. causes of behavior
4. broad
5. global
6. stable
7. cross-situationally consistent
8. situation or context free
9. invariant

بخش‌های متعددی از آثار موقعیت‌گرایان دیده می‌شود. میلر، اظهار می‌دارد که اگر آنچه بیان کرده، درست باشد، به نظر می‌رسد که تلقی موقعیت‌گرایان از مفهوم خصلت و کاربردهای فنی آن در آثار آنها مورد پذیرش روان‌شناسان شخصیت نیست. به همین دلیل، میلر اظهار می‌دارد که بدون ملاحظه این نکته تاریخی، روشن است که هر تلاشی برای فهم مفهوم خصلت‌ها از این طریق یا تفکرات متعارف روزمره به طور کلی یا تفکرات فلسفی سنتی درباره خصلت‌های منش به طور خاص، خطاست (Miller, 2014, pp. 88-89).

تفسیر دیگر فارغ از موقعیت یا بی تفاوت به موقعیت، دارا بودن^۱ یک خصلت به جای عملکرد^۲ آن است. به بیان دیگر، این که فردی دارای خصلت درستکاری است، بی آنکه به موقعیت خاصی که در آن قرار دارد، ارتباطی داشته باشد؛ می‌تواند برای آن فرد درست باشد. به عبارت دیگر، فارغ از موقعیت یا بی تفاوت به موقعیت به معنی دارا بودن یک خصلت بدون لحاظ شرایط بروز و عملکرد آن خصلت در نظر گرفته شود. تفسیر سومی که میلر برای فارغ از موقعیت بیان می‌دارد این است که شاید مقصود موقعیت‌گرایان سخنی نسبی و مقایسه‌ای^۳ باشد، یعنی خصلت مشابهی را افراد متفاوتی به درجات متفاوتی داشته باشند. فردی که خصلتی را با درجه‌ای بالاتر از دیگران دارد، در موقعیتی مفروضی که مرتبط با آن خصلت است، بدون در نظر گرفتن موقعیت خاصی که در آن قرار گرفته است، به دفعات بیشتر آن خصلت را بروز می‌دهد. از نظر میلر، تصور موقعیت‌گرایان از «خصلت‌ها» در قالب فارغ از موقعیت به تصورات عامیانه^۴ از این مفهوم نزدیک‌تر است تا تعبیری که به شکل فنی برای آن در آثار خود به کار برده‌اند. نتیجه این که از سه تفسیر پیش‌گفته، تفسیر نخست را به دلیل این که به طور کلی با فهم متداول مردم و حتی روان‌شناسان و فیلسوفان ناسازگار است، باید کنار نهاد و دو تفسیر بعدی را برای فهم مقصود موقعیت‌گرایان مبنا قرار داد. به نظر میلر یا تفسیر دوم، یعنی «دارا بودن» یا تفسیر سوم یعنی «به‌طور نسبی یا مقایسه‌ای» تفسیر صحیح است (Miller, 2014, p. 90). نتیجه این که به نظر میلر، «خصلت» در ادبیات روان‌شناسان اجتماعی دارای ابهام معنایی است و از این‌رو، مشخص نیست که مؤیدات تجربی آنان دقیقاً معطوف به چه چیزی است و موقعیت‌گرایان فلسفی هم مبنای مدعیات خود را بر چنین بستر مبهمی بنا کرده‌اند. بر اساس تفسیر دوم یا سوم، میلر به جای «خصلت‌های معین» در (ن ۱) مفهوم «خصلت‌های

1. possession
2. operation
3. comparatively speaking
4. folk conceptions

مردم» را پیشنهاد می‌کند که شامل تمامی معانی ملکات (حالات باثبات) رفتاری، واقعیت‌های روان‌شناختی، علل رفتار، گسترده (وسیع)، جهان‌شمول، ثابت (پایدار)، همسانی بین موقعیتی، فارغ از زمینه یا موقعیت باشد و صورت‌بندی دیگری از (ن ۱) می‌دهد:

(ن ۲) شواهد تجربی فراوانی وجود دارد که با تملک گسترده‌ی خصلت‌های مردم ناسازگار است.

پس از ایضاح مفهومی «خصلت» در ادبیات موقعیت‌گراها، به تحلیل شواهد تجربی فراوان مورد ادعای آنان می‌پردازد. این شواهد شکل‌های مختلفی دارد، اما مشهورترین نوع این شواهد همبستگی بین شواهد مرتبط با پیش‌بینی‌پذیری رفتار یک فرد در موقعیت‌های مشخصی با رفتار او در موقعیت آزمایشی است. به عبارت دیگر، در حالی که همبستگی بین عامل‌های مشخص پرسش‌نامه‌های شخصیت بسیار بالاست، وقتی امتیازات پرسش‌نامه گروهی از شرکت‌کنندگان با رفتارهای واقعی آنها مرتبط می‌شود، یا رفتار مرتبط با یک خصلت در موقعیت خاصی با رفتار در موقعیت دیگری مرتبط می‌شود، این همبستگی به شکل عجیبی پایین است و به‌ندرت از مقدار ۳٪ بیشتر می‌شود. یعنی خصلت تنها ۹٪ از مقدار تغییرات در رفتار را تبیین می‌کند و ۹۱٪ این تغییرات تبیین نشده باقی می‌ماند (Miller, 2016, p. 91) و موقعیت‌گرایان، ادعا می‌کنند که فرضیه‌ی خلاف که به نفع موقعیت‌گرایی است باقی می‌ماند که می‌تواند تبیینی برای آن ۹۱٪ تغییرات تبیین نشده ارائه کند، اما این نتیجه‌گیری بسیار ساده‌انگارانه است و به لحاظ روش‌شناسی قابل اتکا نیست. میلر در ارزیابی شواهد تجربی فراوان مورد ادعای موقعیت‌گراها (ن ۲) را چنین صورت‌بندی می‌کند:

(ن ۳) شواهد تجربی گسترده‌ای وجود دارد که با تملک گسترده‌ی فضایل و رذایل اخلاقی مردم ناسازگار است.

صورت‌بندی جدید برای میلر کاملاً قابل قبول است و بسیار به نظریه‌ی خصلت‌های مختلط او نزدیک و بلکه به نوعی بیانگر همان است. از این‌رو، میلر با تحلیل و نقد مفهومی و روش‌شناختی ادعای اصلی موقعیت‌گراها، از گزاره‌ی سلبی آنها در خصوص تملک خصلت‌های منش، به تملک همزمان فضایل و رذایل اخلاقی در مردم رسید که صورتی از نظریه‌ی خصلت‌های مختلط است. میلر در ارزیابی کلی خود از وجه منفی و سلبی ادعای موقعیت‌گراها چهار مورد را بیان می‌کند. نخست این که موقعیت‌گراها مطالعات تجربی روان‌شناسان را در قالب ادبیات گزینشی، مرور^۱

1. selective review of the literature

کرده‌اند و در کنار آنها مطالعاتی را بررسی نکرده‌اند که همبستگی‌های بالاتری را نشان داده‌اند. دوم، این که مطالعات تجربی مورد استناد موقعیت‌گراها، به دور از مسائل روش‌شناسانه نبوده و این مطالعات به متغیرهای شخصیتی درون فردی توجه نکرده‌اند. نکته سوم، تأکید موقعیت‌گراها بر کوچک بودن میزان همبستگی ۳ درصد است که از آن نتیجه گرفته‌اند که تنها ۹ درصد تغییرات را تبیین کرده و بقیه تبیین نشده باقی می‌ماند و در نهایت، باید برای تبیین ۹۱ درصد تغییرات باقیمانده، متغیر موقعیت را لحاظ کرد. در واقع، میلر ادعا دارد که موقعیت‌گراها در مواجهه با میزان همبستگی ۳ درصد دچار خطای تفسیری شده‌اند و تفسیر موقعیت‌گراها تنها تفسیر ممکن نیست، بلکه در مطالعات فراوانی در حوزه‌های پزشکی، با مقادیر همبستگی کمتری تفسیری متفاوت از تفسیرها موقعیت‌گراها از همبستگی متغیرهای مورد مطالعه وجود دارد که مورد پذیرش است و نکته چهارم را تحت عنوان تجمیع مناظر بیان می‌کند. به این معنا که وقتی انبوه رفتارها در موقعیت‌های زیادی به جای رفتارهای منفرد لحاظ شود، همبستگی بسیار بیشتری یافت می‌شود.

میلر، وجه مثبت یا ایجابی ادعای موقعیت‌گرایان روان‌شناختی چون میشل را در تأکید آنها بر وجود حالات ذهنی و درونی و نقش واسطه‌ای آنها در بروز رفتار دانسته که البته، مورد توجه موقعیت‌گرایان فلسفی چون هارمن و دوریس نبوده است. علاوه بر تحلیل‌های پیش‌گفته، میلر پاسخ‌های دیگری را در برابر موقعیت‌گراها بیان کرده است که اجمالاً مرور می‌شود.

خطای تفسیری یافته‌های تجربی

موقعیت‌گرایان در تفسیر مطالعات تجربی، به تفاوت‌های فردی اشخاص در داشتن خصلت‌های منش توجه نکرده‌اند. از این‌رو، از پایین بودن میزان همبستگی بین عوامل پرسش‌نامه‌ای و موقعیت‌های آزمایشی، نمی‌توان نتیجه گرفت که خصلت‌های منش در پیش‌بینی و تبیین رفتار افراد در موقعیت‌های مختلف کارآمد نیستند. اگر در مطالعات تجربی این‌گونه بود که برای مثال، یک گروه از افراد که بر اساس پرسش‌نامه‌های شخصیت، همبستگی بالایی بین عامل‌های خصلت‌های منش در آنها محرز شده باشد، به عنوان گروه آزمایشی و گروه دیگری که همبستگی پایینی بین عامل‌های خصلت‌های منش در آنها محرز شده باشد، به عنوان گروه کنترل در نظر گرفته می‌شدند و در موقعیت آزمایشی همبستگی رفتار گروه آزمایشی با عامل‌های

پرسش‌نامه، تفاوت معناداری با همبستگی رفتار گروه کنترل با عامل‌های پرسش‌نامه پیدا نمی‌کرد، موقعیت‌گرایان می‌توانستند ادعا کنند که عامل‌های خصلت‌های منش تبیین‌گر تفاوت رفتار افراد در موقعیت‌های مختلف نیست. در حالی‌که همبستگی پایین بین عامل‌های پرسش‌نامه و رفتار افراد در موقعیت‌های آزمایشی را می‌توان ناشی از تفاوت‌های فردی دانست (Miller, 2014, p. 420).

امتیاز کمیابی پاسخ

کمیابی پاسخ‌های مورد انتظار از آزمودنی‌ها در موقعیت‌های واقعی خدشه‌ای به فضایل وارد نمی‌کند؛ زیرا از نظر فضیلت‌گرایان، تملک فضایل یک فرایند تربیتی است که به تدریج و رفته‌رفته بر موانع و نواقص منش افراد چیره می‌شود و به تملک خصلت‌های منش و فضایل اخلاقی و زدودن رذایل اخلاقی می‌انجامد (Miller, 2014, p. 421). از این‌رو، نظریه‌پردازان و پیروان اخلاق فضیلت می‌توانند بدون آن که دست از دیدگاه خود بردارند، نتایج مورد نظر موقعیت‌گرایان را تصدیق نمایند و دلیل آن را فقدان تملک خصلت‌های منش و فضایل اخلاقی به جهت نحوه تربیت آزمودنی‌های مطالعات تجربی بدانند، یعنی پایین بودن همبستگی را ناشی از تفاوت‌های فردی بدانیم.

درک نادرست از مفهوم منش

به اعتقاد کامتکار، هارمن و دوریس با مفهومی سخت‌گیرانه و سطحی از منش به نقد و انکار آن پرداخته‌اند که همان مفهوم مورد نظر ارسطو و فضیلت‌گرایان نیست (Kamtekar, 2004, p. 460). اکنون سؤال مهم این است که چه ویژگی‌هایی از مفهوم خصلت‌های منش – از سوی موقعیت‌گرایان – سطحی‌تر از چارچوب ارسطوئیان فهم شده‌اند؟ کامتکار – مطابق با نظر ارسطو – بیان می‌دارد که همه فضایل اخلاقی نیازمند حکمت عملی‌اند، «ملکه‌ای که به خوبی درباره آنچه رهنمون می‌شود به یک زندگی خوب به نحو کلی، تعمق می‌کند» (Kamtekar, 2004, p. 480). کامتکار به هارمن و دوریس اعتراض می‌کند که آنها به آنچه موجب می‌شود که فضایل مبنای عمل و رفتار فرد شود، یعنی حکمت عملی، توجه نکرده‌اند. منش فضیلت‌مند است که دارای ملکه حکمت عملی باشد. از نظر میلر، پاسخ کامتکار به هارمن و دوریس و مفهومی که از فضایل منش – بر اساس حکمت عملی – ارائه داده است، در واقع، همان کمیابی پاسخ



است که در سطرهای پیشین بیان شد. دلیل ناسازگاری بین خصلت‌های پرسش‌نامه‌ای و موقعیت آزمایشی آزمودنی‌ها این است که در بین آزمودنی‌ها فردی که به‌واقع فضیلت‌مند باشد، یعنی دارای ملکه حکمت عملی باشد، بسیار کمیاب بوده است و این همان است که تحت عنوان کمیابی پاسخ مطرح شد و در این صورت، نیازمند طرح بحث مفصلی از فضایل و منش نیست (Miller, 2014, pp. 422-423).

تقریرهای بدیل از مفهوم منش

میلر اظهار می‌دارد که حتی نابسندگی تقریر ارسطوئیان از منش به این معنا نیست که همه تقریرهای دیگر از خصلت‌های منش جهان‌شمول، با همان مسائل مفهوم ارسطوئیان از منش مواجه شوند. برای مثال، ماریا مریت (۲۰۰۰) استدلال رضایت‌بخشی از بیان هیومی، اریک ویلنبرگ (۲۰۰۶) از بیان کانتی و ادوارد اسلینجرلند (۲۰۱۱) از بیان کنفوسیوسی خصلت‌های منش داشته‌اند که از هجده‌های موقعیت‌گرایان به دور است. ویلنبرگ اظهار می‌دارد که بیان کانتی او از فضایل و حتی تصور کهن از فضایل به این معنا که فضایل نادر و ولی واقعی‌اند با یافته‌های تجربی مورد نظر موقعیت‌گرایان همساز است (Wielenberg, 2006). اسلینجرلند می‌نویسد: این سؤال همچنان گشوده است که آیا فردی می‌تواند از طریق آموزش در بافت دموکراسی سکولار مدرن، هیئت بسنده مؤثری از فضایل و مهارت‌های موقعیتی را کسب کند یا خیر؟ (Slingerland, 2011, p. 418) از این‌رو، حتی اگر نقد موقعیت‌گرایان با تقریر ارسطوئیان از فضایل کامیاب و موجه باشد، تقریرهای بدیلی وجود دارند که از نقدهای موقعیت‌گرایان در امان هستند.

اهمیت حالات ذهنی

دوریس و مورفی (۲۰۰۷) اظهار می‌دارند که تأثیر «اجبارهای موقعیتی»^۱ بر رفتار یک فرد مقدم بر خصلت‌های شخصی و حتی حالات ذهنی معمول از قبیل باورها و امیال است. سبینی و سیلور با آزمایش مجدد برخی از مطالعات مورد استناد موقعیت‌گرایان، دریافتند که حالات ذهنی مشارکت‌کنندگان در آزمایش‌ها به‌راستی بر بروز رفتارهای آنها نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. افرادی

1. situational forces

که در این موقعیت‌ها قرار داشتند، گیج و مبهوت شده و از شرمساری و خجالت در آن موقعیت‌ها منع شده بودند و از قدرت ترس از خجالت و شرمساری به عنوان انگیزشی برای رفتار آگاه نبودند (Sabini & Silver, 2005, p. 559). میلر اظهار می‌دارد آنچه در تبیین سبب‌ها و سیلور اهمیت دارد، تأکید آنها بر اهمیت حالات ذهنی در تولید رفتارهای به لحاظ اخلاقی مناسب است و تأکید آنها بر این که غالباً این حالات ذهنی ملکه‌ای، فضیلت‌مند نیستند. از این رو، میلر نتیجه می‌گیرد که این پاسخ نیز - در واقع - چیز بیشتری از استدلال «کمیابی پاسخ» نمی‌گوید (Miller, 2014, p. 424).

نظام شناختی-عاطفی شخصیت

این مدل با چیزی آغاز می‌کند که «واحدهای شناختی-عاطفی»^۱ نامیده می‌شوند و برای هر حالت ذهنی از قبیل باورها، امیال و مقاصد ضروری‌اند. با استفاده از این واحدها، شخصیت هر فرد را می‌توان با احتمالات مختلف «اگر-آنگاه موقعیت-رفتار»^۲ نشان داد. این «اگرها» موقعیت‌ها و «آنگاه‌ها» خروجی‌های رفتاری هستند. به عبارت دیگر، تصور بر این است که گزاره‌های شرطی صادقی وجود دارند که موقعیت‌های یک فرد را با نتایج رفتاری مرتبط می‌کنند و این شرایط از فردی به فرد دیگر، متغیر هستند: دو فرد می‌توانند در موقعیت یکسانی قرار داشته باشند و با وجود این، به روش‌های بسیار متفاوتی عمل کنند. مدل نظام‌شناختی عاطفی شخصیت می‌تواند این تغییرپذیری را با تفاوت‌های موجود در واحدهای شناختی-عاطفی آنها تبیین کند. تفاوت در رفتار یک فرد با توجه به ویژگی‌های به لحاظ روان‌شناختی برجسته موقعیت‌ها را علامت رفتاری درون فردی^۳ می‌نامند که حاکی از تفاوت رفتار یک فرد در موقعیت‌های متعدد است. به بیان دیگر، چگونگی تفسیر فرد بنا بر واحدهای شناختی-عاطفی او از موقعیت‌هاست که مبنای رفتار اوست (Besser & Slote, 2015, p. 380).

به تعبیر نانسو اسنو، این واحدهای شناختی-عاطفی به مثابه نوعی هوش اجتماعی هستند که مبنای تفسیر فرد از موقعیت‌ها و بروز رفتار هستند. تحلیل دقیق‌تر حاکی از این واقعیت است که نظام شناختی-عاطفی شخصیت هم در پی ایجاد بنیادی نظری برای تبیین تفاوت‌های فردی است.

1. cognitive-affective units
2. if-then situation-behaviour
3. intraindividual behavioral signature



نقد و بررسی ارزیابی میلر از دیدگاه موقعیت‌گرایان

پاسخ‌های مختلفی را که میلر تلاش کرده است در برابر نقد موقعیت‌گرایان به خصلت‌های منش ارائه کند، می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: الف) مناقشه‌ معنایی در مفهوم خصلت؛ ب) مناقشه در تفسیر یافته‌های آزمایش‌های تجربی. میلر از یک سو تلاش کرده تا با نشان دادن ابهام معنایی مفهوم خصلت و از سوی دیگر، مناقشه در تفسیر یافته‌های تجربی در آثار موقعیت‌گرایان روان‌شناختی و ابتدای استدلال موقعیت‌گرایان فلسفی بر این مفهوم مبهم، بنیاد استدلال آنها را تضعیف کند. میلر اظهار می‌کند که موقعیت‌گرایی درباره خصلت‌های منش و ماهیت آنها حاوی بصیرت‌هایی نیز بوده است و سبب شده تا نگاه سنتی به خصلت‌ها را تغییر داده و چارچوب ارسطویی را رها کنیم؛ زیرا تبیین سنتی فضیلت‌گرایان از عاملیت اخلاقی بسنده نیست (Miller, 2017, p. 143).

مناقشه معنایی در مفهوم خصلت

علاوه بر معانی متعددی که مفهوم خصلت در آثار موقعیت‌گرایان دارد و میلر به‌طور مبسوط بدان‌ها پرداخته است، موقعیت‌گرایان با یک نگاه تک‌بعدی یا صفر و صدی به ارزیابی مفهوم خصلت‌های منش در آزمایش‌های تجربی پرداخته‌اند، یعنی یا افراد بر اساس وجود خصلت‌های منش رفتار اخلاقی دارند و یا مبنای رفتار اخلاقی در فقدان خصلت‌های منش بر موقعیت افراد بنا می‌شود. این در حالی است که همان آزمایش‌های تجربی نشان می‌دهد که وجود خصلت‌های منش در افراد، به صورت صفر و صدی نیست و هر فردی مراتبی از خصلت‌های منش را دارد. این گزاره را می‌توان دست‌کم به دو شکل تفسیر کرد: یکی نگاه تک‌بعدی فضیلت‌گرایان سنتی به خصلت‌ها؛ یعنی خصلت‌هایی داریم که مرتبط با منش خوب هستند و فضیلت شمرده می‌شوند و در عین حال، خصلت‌هایی داریم که مرتبط با منش بداند و رذیلت قلمداد می‌شود. تفسیر دیگر این که به جای نگاه تک‌بعدی به خصلت‌ها، نگاه دو‌بعدی داشته باشیم، یعنی ما دو گونه خصلت نداریم که یک دسته از آنها را فضایل و دسته دیگر را رذایل بنامیم، بلکه خصلت‌های منش دو وجهی هستند و هر خصلت منش، هم مراتبی از فضایل را دارد و هم مراتبی از رذایل را. رد پای این نگاه میلر را در دو جا می‌توان دید.

نخست، در تفسیر سومی که از خصلت‌های منش برای رفع ابهام از آن در بیان موقعیت‌گرایان کرده است و آن در قالب امری مقایسه‌ای در نظر گرفته است که با درجات متفاوتی در افراد وجود



داشته باشد. این تفسیر میلر با نظریهٔ خصلت‌های مختلط او رابطه دارد. از نظر میلر، افراد نه دارای فضایل اخلاقی‌اند و نه دارای رذایل اخلاقی، همچنین افراد دارای فضایل موضعی^۱ نیز نیستند، بلکه دارای خصلت‌های منش استواری^۲ هستند که نقش مرکزی در پیوند بین اندیشه و اعمال اخلاقی ایفا می‌کند. این خصلت‌ها - به لحاظ اخلاقی - هم از جنبه‌های مثبت دارای اهمیتی هستند که مانع از این می‌شود که آنها را رذایل قلمداد کرد و هم از جنبه‌های منفی واجد اهمیتی هستند که مانع از این می‌شود که آنها را فضایل قلمداد کرد (Miller, 2016, p. xi)، بلکه این خصلت منش به مثابهٔ یک واحد فضیلت-رذیلت است. این که فردی در موقعیت‌های مختلف بتواند بر مبنای خصلت‌های خوب منش رفتار کند، بستگی به این دارد که در واحد خصلت‌های منش، چقدر وزن خصلت‌های خوب (فضایل) بیشتر و وزن خصلت‌های بد (رذایل) کمتر باشد. هر چه وزن خصلت‌های منش خوب بیشتر باشد، در موقعیت‌های بیشتری مبنای رفتار اخلاقی خصلت‌های منش خوب است. وزن این خصلت‌ها را هم از نظر میلر نحوهٔ تربیت اخلاقی تعیین می‌کند که مورد توجه فضیلت‌گرایان و به‌ویژه ارسطو هم بوده است.

میلر در فصل آخر کتاب منش و روان‌شناسی اخلاق و همچنین در کتاب شکاف منش^۳ به پرورش اخلاقی و راهبردهای ایجاد و توسعهٔ منش خوب^۴ پرداخته است و راهبردهای متنوعی را مبتنی بر بافت سکولار و در فصل آخر آن یک رویکرد دینی برای این منظور به‌طور کلی نشان داده است. میلر، می‌پذیرد که آزمایش‌های تجربی نشان می‌دهند تنها خصلت‌های منش خوب (فضایل) - در موقعیت‌های مختلف - مبنای رفتار اخلاقی افراد نیستند، اما این تفسیر را رد می‌کند که پس، این موقعیت‌ها هستند که به‌جای خصلت‌های منش، مبنای رفتار اخلاقی فرد هستند؛ در عوض او همچنان خصلت‌های منش را مبنای رفتار اخلاقی افراد می‌داند و آنها را ترکیبی از فضایل و رذایل می‌انگارد. در واقع، از نظر میلر، یافته‌های موقعیت‌گرایان توصیفی تجربی از منش واقعی افراد در وضعیت کنونی افراد است. شکاف مذکور بین واقعیت موجود و وضعیت مطلوب منش افراد است که با تربیت اخلاقی و پرورش فضایل به‌طور کلی می‌توان این رخنه را پر کرد (Miller, 2016, pp. 230-240 & 2018, pp. 169-247). تفسیر میلر از ماهیت فضایل و رذایل و خصلت‌های منش، در بردارندهٔ نکاتی درخور توجه است:

1. local virtues
2. robust character traits
3. *The Character Gap* (2018)
4. good character



در دیدگاه سنتی و مرسوم فضیلت‌گرایان - اعم از ارسطو و شارحان او و فضیلت‌گرایان جدید - خصلت‌های منش تک بُعدی‌اند و ما در واقع، دو گونه خصلت داریم که وجود یکی به منزلهٔ عدم دیگری است، یعنی با فردی درستکار است یا نیست. اگر درستکار باشد، فضیلت‌مند و در غیر این صورت، رذیلت‌مند است و فضیلت‌مندی حد وسط میان دو رذیلت است، اما در نگاه میلر، خصلت‌های منش، دو بُعدی‌اند و یک خصلت منش، همزمان هم واجد جنبه‌های مثبت و خوب‌ساز است که فضایل هستند و هم واجد جنبه‌های منفی و بدساز که رذایل هستند. وجود این دو جنبه مانع از این می‌شود که بتوان یک خصلت منش را تنها فضیلت یا رذیلت نامید. به نظر نگارندگان این مقاله، دیدگاه میلر از حیث تبیین این که چرا افراد بر اساس فضایل عمل نمی‌کنند، ترجیحی بر دیگر تقریرهای اخلاق فضیلت ندارد.

به ادعای میلر، در یک واحد خصلتی که شامل فضایل و رذایل است، وزن بیشتر خصلت‌های خوب و بد است که تعیین‌کنندهٔ رفتار اخلاقی فرد است و دیگر تقریرهای اخلاق فضیلت مدعی‌اند که اگر منش فرد فضیلت‌مند باشد، فضایل مبنای رفتار اخلاقی هستند و اگر نباشد، رذایل مبنای رفتار فرد در موقعیت‌های اخلاقی هستند، اما آن نکته‌ای در نظریهٔ میلر وجود دارد و آن را نسبت به تقریر ارسطویی و دیگر تقریرهای اخلاق فضیلت که فضیلت را حد وسط میان دو رذیلت می‌دانند، متمایز می‌کند این است که در تقریر ارسطو و رایج، فضیلت به جهت این که حد وسط میان دو رذیلت است، برای هر فردی جایی بین دو رذیلت قرار می‌گیرد و در این صورت، تصور این که فضایل بتوانند دارای مراتبی از نقص تا کمال باشند، دشوار و تبیین آن با پیچیدگی همراه است، اما در تقریر میلر یک واحد خصلت در یک سو رو به سوی فضیلت کامل و در سوی دیگر رو به سوی رذیلت کامل دارد و بنابر این، فضیلت‌مندی و رذیلت‌مندی، می‌توانند اموری ذومراتب باشند.

در نظریهٔ خصلت‌های مختلط، هیچ فردی نیست که به طور مطلق فضیلت‌مند یا رذیلت‌مند تصور شود، بلکه بر اساس مقدار وزن خصلت‌های خوب و بد منش، همواره مراتبی از فضایل و رذایل را دارد. آزمایش‌های تجربی هم همین را نشان می‌دهد. افراد نه یکسره بر اساس منش خوب و نه یکسره بر مبنای منش بد رفتار می‌کنند، بلکه در برخی موقعیت‌ها خصلت‌های خوب منش و در برخی موقعیت‌ها خصلت‌های بد منش مبنای رفتار آنهاست. این تبیین هم با یافته‌های توصیفی تجربی دربارهٔ خصلت‌های منش سازگار است و هم به عنوان یک نظریهٔ هنجاری در اخلاق، راه را برای ابتدای رفتار اخلاقی بر اساس خصلت‌های منش خوب و فضایل از مسیر

تربیت اخلاقی باز می‌گذارد، اما در تقریر ارسطو و تلقی رایج از اخلاق فضیلت، اگر فضایل مبنای رفتار فرد نباشد، فرد دیگر هیچ مرتبه‌ای از فضیلت مندی را ندارد؛ زیرا فضیلت حد وسط میان دورذیلت است که یا در فردی محقق شده است یا خیر. از این رو، در پاسخ به این سؤال که چرا افراد بر اساس ملکات منش رفتار نمی‌کنند، یا باید آن را - همچون سقراط و افلاطون - ناشی از نادانی فرد بدانند یا همانند ارسطو همراه با نادانی، به موضوع ضعف اراده متوسل شوند، اما در دیدگاه میلر هم رفتار اخلاقی و هم رفتار غیر اخلاقی با توسل به خصلت‌های منش تبیین می‌شود. از این رو، نظریه خصلت‌های مختلط میلر درباره خصلت‌های منش، قدرت تبیینی بیشتری دارد و تعداد مسائل بیشتری را تبیین می‌کند و بر دیگر تقریرها ارجح است.

با وجود نکات مثبتی که نظریه میلر دارد، یکی از ضعف‌های اساسی نظریه میلر که تلویحاً پیشتر نیز بدان اشاره شد، بی‌توجهی او به نقش مهم عقل عملی در اخلاق فضیلت است. در بخش بیان مسئله، اشاره شد که دور سوم نقدهای موقعیت‌گرایان با چرخش از خصلت‌ها به عقلانیت عملی، به اساسی‌ترین موضوع در اخلاق فضیلت توجه کرده است. جان دوریس در فصل یازدهم کتاب راهنمای روان‌شناسی اخلاق^۱ با عنوان «منش» که در سال ۲۰۱۰ منتشر شده است به موضوع عقلانیت عملی و حکمت عملی پرداخته و پاسخ کامتکار را نقد کرده است و میلر با این‌که کتابش در سال ۲۰۱۴ منتشر شده است و در سال‌های بعد هم به نقد موقعیت‌گرایی پرداخته است، به پاسخ جان دوریس به کامتکار التفات نکرده است. جان دوریس در این کتاب ضمن تأیید نقش مهم حکمت عملی و عقلانیت عملی - به عنوان مبنای رفتار فرد فضیلت‌مند در موقعیت‌های مختلف - هم‌نوا با یافته‌های علوم شناختی، برخورداری از آن را بسیار کمیاب و دشوار دانسته است و به طرح موضوع عقلانیت ناتمام^۲ پرداخته است. آنچه دوریس در پاسخ به کامتکار و در نقد اخلاق فضیلت، تحت عنوان «عقلانیت ناتمام» بیان می‌کند، از چند جهت بسیار مهم است. نخست، این‌که این بخش کتاب را ماریا مریت، جان دوریس و گیلبرت هارمن با هم نوشته‌اند و در بردارنده دیدگاه‌های منتقدان اساسی خصلت‌های منش است و این فصل کتاب مشخص می‌کند که بحث فقدان خصلت‌های منش و انکار کلی آن که در آثار قبلی آنها - و به‌ویژه هارمن - دیده می‌شد، متعادل‌تر شده است و نقد آنها به مسئله حکمت عملی و عقلانیت عملی معطوف گردیده است. جهت دیگر این است که حکمت عملی و کمیابی آن



۴۱

جستاری در رابطه خصلت‌های منش و موقعیت‌ها...

1. the moral psychology handbook
2. defective rationality

موضوعی است که مورد اذعان نظریه‌پردازان اخلاق فضیلت نیز هست و حکمت عملی را پشتوانهٔ خصلت‌های منش و فضایل دانسته‌اند و دستیابی به آن را امری ممکن، اما دشوار، کمیاب و طی یک فرایند تربیتی تدریجی و مستمر دانسته‌اند. برخورداری از حکمت عملی و به بیان دوریس، «عقلانیت عملی» نیازمند فرایند آموزش و تربیت است و اگر نظام تربیتی در قلمرو اخلاق فاقد اهدافی در زمینهٔ توسعهٔ عقلانیت عملی باشد، کمیابی آن در آزمودنی‌های آزمایش‌های تجربی مورد استناد موقعیت‌گرایان، امری طبیعی است و این نکته‌ای است که به‌طور ضمنی توسط اسلینجرلند، بدان اشاره شده است. از این‌رو، به نظر می‌رسد پاسخ دوریس به کامتکار - در واقع - به واکاوی ریشه‌ای تفاوت‌های فردی اشاره می‌کند و اشکالی که به دوریس وارد است، این است که به این نکته التفات نمی‌کند که نظام آموزشی و تربیتی غرب و به‌ویژه آمریکا، در قلمرو اخلاق، اساساً بر پرورش منش اخلاقی و توسعهٔ عقلانیت عملی بنا نشده است. ضعف تقریر میلر نسبت به تقریر ارسطو و نظریه‌پردازان جدید اخلاق فضیلت، نقش مهمی است که حکمت عملی در تربیت اخلاقی و فضیلت‌مندی دارد که میلر بدان التفات نداشته است.

میلر در فصل پایانی کتاب منش و روان‌شناسی اخلاق و همچنین در فصل پایانی کتاب شکاف منش به موضوع تربیت اخلاقی پرداخته، اما اشاره‌ای به پرورش عقل عملی و نقش مهم آن در فضیلت‌مندی نکرده است و تنها راهبردهایی را برای کسب و توسعهٔ خصلت‌های منش معرفی کرده است. راهبردهای میلر پیوندی با عقل عملی و به تعبیر جان دوریس، «عقلانیت عملی» ندارد، در حالی که همان‌گونه که موقعیت‌گرایانی چون هارمن و دوریس بدان قیوف یافته‌اند، نقش عقلانیت عملی در ابتدای رفتارهای اخلاقی بر خصلت‌های منش خوب، غیرقابل انکار است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مناقشه در تفسیر یافته‌های آزمایش‌های تجربی

در مواجهه با یافته‌های تجربی، تمام توجه میلر بر تفسیر نادرست موقعیت‌گرایان از یافته‌های تجربی متمرکز بوده است. گو این که هیچ نقدی به لحاظ روش‌شناختی بر فرضیه‌های تجربی و آزمایشی به آزمایش‌های مختلف وارد نیست، اما به نظر می‌رسد با توجه به مشکلاتی که روش‌های آزمایشی و کمی برای آزمودن فرضیه‌ها دارند، میلر می‌توانست یافته‌های تجربی موقعیت‌گرایان را از دو منظر مورد ارزیابی و نقد قرار دهد؛ یکی نقد چگونگی فرضیه‌سازی و اجرای آزمایش‌های تجربی و تحلیل و نقد روش‌شناختی موقعیت‌گرایان که مورد توجه برخی بوده

است^۱ و میلر بدان نقدها التفات نکرده است. نقد روش شناختی مطالعات تجربی روان‌شناسان اجتماعی از این حیث مهم است که نقاط ضعف و قوت مطالعات تجربی را نمایان می‌کند؛ اهمیت تحلیل نقاط ضعف و قوت مطالعات تجربی روان‌شناسان درباره‌ی خصلت‌های منش و تأثیر آنها بر رفتار اخلاقی در این است که میزان واقع‌نمایی یافته‌های پژوهش‌های مذکور و مستند بودن آنها را بیشتر روشن می‌سازد.

موضوع دیگر چگونگی تفسیر یافته‌های تجربی که هم مورد توجه دیگران بوده و هم میلر به تفصیل به نقد آن پرداخته است. از سوی دیگر، میلر پاسخ قانع‌کننده‌ای به این پرسش نمی‌دهد که موقعیت‌ها چگونه با رفتارهای اخلاقی افراد و خصلت‌های منش آنها مرتبط می‌شوند. از نظر میلر، نقش موقعیت‌ها - در بروز اعمال اخلاقی - این است که هر خصلتی در زمینه‌ای که مرتبط با آن خصلت است، فعال می‌شود و مبنای رفتار فرد قرار می‌گیرد، یعنی اگر فردی شجاع باشد با این‌که دارای این خصلت است، در موقعیت‌هایی که نیازمند به عمل شجاعانه است، این خصلت منشأ عمل شجاعانه فرد خواهد شد. از این‌رو، از نظر میلر، وزن خصلت‌های خوب و بد منش تنها تعیین‌کننده این است که فردی به لحاظ اخلاقی چگونه رفتار کند و موقعیت‌هایی که افراد در آنها قرار دارند، تأثیری بر رفتارهای اخلاقی آنها ندارد، اما سوی دیگر مسئله این است که محک میزان تأثیر خصلت‌های منش، موقعیت‌ها هستند. به بیان دقیق‌تر، بروز عمل به لحاظ اخلاقی فضیلت‌مند با میزان دشواری موقعیتی که فرد در آن قرار می‌گیرد، رابطه معکوس دارد؛ هرچه موقعیت‌ها دشوارتر باشند، امکان ابتدای عمل بر فضایل منش کمتر می‌شود، یعنی وقتی میزان دشواری موقعیت در مواجهه با قوت فضایل منش غلبه دارد، فضیلت منش مبنای عمل اخلاقی نیست و در عوض، موقعیت و میزان پیچیدگی و دشواری آن متعین‌کننده رفتار اخلاقی است. آزمایش‌های متعدد روان‌شناسان اجتماعی نیز حاکی از همین نکته است که موقعیت‌ها بر نحوه رفتار آدم‌ها تأثیرگذارند.

از این‌رو، بهتر است مبنای تحلیل و تبیین رفتارهای اخلاقی را به صورت یک واحد دو وجهی خصلت - موقعیت^۲ در نظر بگیریم و چنین نیست که تنها خصلت‌ها یا تنها موقعیت‌ها بنیاد رفتار

۱. برای نمونه، در مقاله زیر، به تحلیل روش شناختی آزمایش زیمباردو پرداخته شده است.

Banuazizi, A. & Movahedi, S., (1975), Interpersonal Dynamics in a Simulated Prison: A Methodological Analysis. *American Psychologist*, 30(2), 152-160, doi: 10.1037/h0076835

2. Trait - Situation Unit

اخلاقی باشند. بلکه با یک واحد دو وجهی خصلت - موقعیت منش و رفتار اخلاقی قابل تبیین است، این گونه که با افزایش وزن خصلت‌های منش، وزن موقعیت‌ها در رفتار اخلاقی کمتر می‌شود و بالعکس.

جمع‌بندی

در جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت که نقد موقعیت‌گرایان به خصلت‌های منش، در توصیف واقعیت موجود رفتار اخلاقی افراد و میزان اخلاقی بودن آنها در موقعیت‌های متفاوت - با این که چالش‌های جدی برای اخلاق فضیلت ایجاد کرده است - یافته‌های ارزشمندی را نیز در بر داشته است. میلر - در مواجهه با یافته‌های تجربی روان‌شناسان - با ارائه نظریه جدیدی از ماهیت خصلت‌های منش و با فاصله گرفتن از دیدگاه ارسطویی و طرح نظریه «خصلت‌های مختلط» تبیین جدیدی از منش اخلاقی به دست داده است که بر اساس آن، منش افراد را نه می‌توان فضیلت‌مند شمرد و نه ردیلت‌مند، بلکه خصلت‌های منش افراد، یک واحد دو قطبی است که هم واجد جنبه‌های مثبت است و هم واجد جنبه‌های منفی.

میلر، تلاش کرده است تا با طرح نظریه «خصلت‌های مختلط»، رفتارهای اخلاقی را همچنان بر خصلت‌های منش ستوار نگاه دارد و نقش موقعیت‌ها را به عنوان بستری متناسب با شرایط فعال‌سازی خصلت‌ها تبیین کرده است، اما یافته‌های تجربی نشان داده‌اند که موقعیت‌های مختلف می‌توانند رفتار اخلاقی افراد را تحت تأثیر قرار دهند.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، مبنای تحلیل رفتار اخلاقی را نه تنها می‌توان موقعیت دانست و نه تنها خصلت‌های منش، بلکه یک واحد خصلت - موقعیت، تبیین دقیق‌تری از نحوه رفتار اخلاقی افراد ارائه می‌کند و نکته آخر این که در نظریه میلر، رابطه عقلانیت عملی که از مفاهیم مهم اخلاق فضیلت است با خصلت‌ها، فضایل و ردایل منش و موقعیت‌ها تبیین نشده است.

فهرست منابع

1. Angle, S. & Slote, Mi. (2007) *Virtue Ethics and Confucianism*. Routledge
2. Badhwar, N. K. (1996). The Limited Unity of Virtue. *Noûs*, 30(3), 306-329.
doi: 10.2307/2216272



3. Besser, L. L., & Slote, M. (2015). *The Routledge Companion to Virtue Ethics*. Routledge.
4. Blasi, A. (2013). The Self and the Management of the Moral life. *Handbook of Moral Motivation: Theories, Models, Application*, Sense Publishers.
5. Bloomfield, P. (2014). *The Virtues of Happiness: A Theory of the Good Life*, Oxford University Press.
6. Crisp R. & Slote M. (1997). *Virtue Ethics*, Oxford University Press, USA
7. Darley, J. & Batson, D., (1973), From Jerusalem to Jericho: A Study of Situational and Dispositional Variables in Helping Behavior, *Journal of Personality and Social Psychology* 27(1), 100-108, doi: 10.1037/h0034449
8. Doris, J. (2002), *Lack of Character: Personality and Moral Behavior*, Cambridge: Cambridge University Press.
9. Doris, J. M. (1998). Persons, Situations, and Virtue Ethics. *Noûs*, 32(4), 504–530. doi: 10.1111/0029-4624.00136
10. Flanagan, O. 1991, *Varieties of Moral Personality*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
11. Frankena, W. K. (1988), *Ethics*, Prentice-Hall, INC.
12. Harman, G. (2000). The Nonexistence of Character Traits. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 100, 223–226.
13. Harman, G. (2001), Virtue Ethics without Character Traits, in A. Byrne, R. Stalnaker, & R. Wedgwood (Eds.), *Fact and Value*, (pp.117–127). Cambridge: MIT Press.
14. Harman, G. (2003), No Character or Personality, *Business Ethics Quarterly*, 13(1) 87–94. doi: 10.2307/3857860
15. Harman, G. (2009). Skepticism about Character Traits. *The Journal of Ethics*, 13(2/3), 235–242. doi: 10.1007/s10892-009-9050-6
16. Hursthouse, R. & L. Gavin. (1998). *Virtues and Reasons: Philippa Foot and Moral Theory; Essays in Honour of Philippa Foot*: Oxford University Press, USA.
17. Hursthouse, R. (2000). *On Virtue Ethics*, Oxford University Press, USA.
18. Kamtekar, R. (2004). Situationism and Virtue Ethics on the Content of Our Character. *Ethics*, 114(3), 458–491. doi: 10.1086/381696
19. Kunda, Z. (1999). *Social Cognition: Making Sense of People*, MIT Press, USA.
20. Kupperman, J. (1991), *Character*. Oxford: Oxford University Press.
21. Kupperman, J. (2001), The indispensability of character. *Philosophy*. 76(296), 239–250. doi: 10.2307/3751921
22. Merritt, M. (2000), Virtue ethics and situationist personality psychology. *Ethical Theory and Moral Practice* 3(4), 365–383. doi: 10.2307/27504154
23. Merritt, M. (2009). Aristotelean Virtue and the Interpersonal Aspect of



- Ethical Character. *Journal of Moral Philosophy* 6(1), 23–49. doi: 10.1163/174552409X365919
24. Miller, C. (2003). Social Psychology and Virtue Ethics. *The Journal of Ethics*, 7(4), 365–392. doi: 10.1023/a:1026136703565
 25. Miller, C. (2013). *Moral Character: An Empirical Theory*, Oxford: Oxford University Press.
 26. Miller, C. (2014). *Character and Moral Psychology*, Oxford: Oxford University Press.
 27. Miller, C. (2016). Does the CAPS Model Improve Our Understanding of Personality and Character? in J. Webber & A. Masala (Ed.), *From Personality to Virtue*, (pp. 155–185). Oxford: Oxford University Press.
 28. Miller, C. (2018). *The character Gap*. Oxford University Press.
 29. Mischel, W. (1968). *Personality and Assessment*. New York: J. Wiley & Sons.
 30. Ross, L. & Nisbett, R. (1991). *The Person and the Situation: Perspectives of Social Psychology*. New York: McGraw-Hill.
 31. Sabini, J., & Silver, M. (2005). Lack of Character? Situationism Critiqued. *Ethics*, 115(3), 535–562. doi: 10.1086/428459
 32. Slingerland, E. (2011). The Situationist Critique and Early Confucian Virtue Ethics. *Ethics*, 121(2), 390–419. doi: 10.1086/658142
 33. Snow, N. (2010). *Virtue as Social Intelligence: An Empirically Grounded Theory*, New York: Routledge Press.
 34. Sreenivasan, G. (2002). Errors about Errors: Virtue Theory and Trait Attribution. *Mind*, 111(441), 47–68.
 35. Upton, C. L. (2009). Virtue Ethics and Moral Psychology: The Situationism Debate. *The Journal of Ethics*, 13(2/3), 103–115. doi: 10.2307/40345396
 36. Winter, M. (2012). *Rethinking Virtue Ethics*. Springer Netherlands.

